

تجربه با کسره یا ضمه؟



اگر بخواهیم مُلالغتی وارد عمل شویم، در اصل تلفظ تجزیه غلط است و باید حرف «ر» را با کسره تلفظ کنیم اما تعریف اصلی ما از تجربه این چیزها نیست. این سرمایه نایاب، در همه تعاریفش دارای یک اصل مشترک است که ما را به کلید واژه آگاهی می‌رساند. بلااستثناء آن چیزی که ما را نسبت به تجربه کردن دلخوش می‌کند، آگاهی و شناختی است که بعد از آن برای ما حاصل می‌شود. البته این آگاهی باید برای ما سود داشته باشد وگرنه داشتن آگاهی از امری که تجربه کردنش سرتا پا ضرر است، عاقلانه نیست. هرچند که ممکن است این عمل را در فلسفه یک جور معنا کنند و در علم روانشناسی طور دیگر اما در میان همه اینها یک تعریف هست که به دل من خوش می‌آید و به نظر از همه تعریف‌ها عام‌تر است: دانش عملی، مهارت یا کاری که حاصل مشاهده مستقیم یا مشارکت در رخداد یا فعالیتی خاص است که سبب آگاهی ما می‌شود.

چندتا پیرهن یا

درباره چرایی و چگونگی تجربه کردن

تجربه به من ثابت کرده که تجربه از آن سرمایه‌هایی است که هر کس بیایی تا تجربه‌اش نکنی، متوجه زیر و زبرش نمی‌شوی. تجربه همان هم به بعضی درها چهار قفل بزند تا مبدا سراغش برویم. گاهی تجربه و چشمت منطقی به داد ما می‌رسد. همیشه هم مختص به فرد نیست شخص قرار بگیرند؛ بعضی تجربیات را زندگی نمی‌کنیم اما به آن آگاهیم از نوجوانه قصد داریم در این باره بیشتر صحبت کنیم.



عارفه مهرابی
خمینی شهر



خروج از منطقه امن

یک جایی از مغز هست که وقتی می‌خو با احتمال خطر برنیم، فوراً واکنش نشان از ذهن ما سعی می‌کند ما کمتر دست به احتمال آسیب وجود داشته باشد و البته خ باشد. منطقه امن ذهن به عبارت ساده احساس راحتی می‌کنید و توانایی‌های تار و همچنین شما مجبور نیستید کار جدید یا این بخش از ذهن در حالت عادی شمارا به ترغیب می‌کند. دقیقاً به محض خروج از



بله ناخدا!!!

پس بی خیال بدبیاری، مثل یک ماهیگیر گوش به زنگ اما محتاط، کوله را روی دوش بیندازید و با صدای بلند به ناخدا بگویید: بله ناخدا.

- بادبان را بکشید. آماده‌اید بچه‌ها؟!



ماهیگیرها می‌گویند صید ماهی فصل دارد و شما اگر ماهیگیر گوش به زنگی باشید، خوب می‌دانید که باید در تابستان دل به دریا بزنید. قبل از طلوع آفتاب هنگام سپیده دم، از خواب دلچسب اول صبح دست بکشید و وسایل‌تان را توی یک کوله جمع و جور بریزید؛ ساحل امن را ترک کنید و در دل آب‌های دریا به صید بپردازید. اگر تمام مراحل را درست طی کرده باشید، دست آخر ماهی‌های تیل میل و خوبی نصیب‌تان خواهد شد. از نظر من زندگی هم شبیه دریاست، ماما ماهیگیری هستیم که دنبال صید تجربه‌ایم و برای صید تجربه‌های پر بار فصلی بهتر از نوجوانی نیست. البته منظور ما این نیست که در فصل‌های دیگر این دریا صیدی پیشکش‌تان نمی‌کند، نه! اما تجربه کسب اولین درآمد در نوجوانی کجا و آن مستمری ناکافی بزرگسالی که به آخر ماه نمی‌رسد کجا!

تجربه را تجربه کردن خطاست

همین قدیمی‌هایی که حوصله سه دقیقه‌ای ما، احترام موی سفیدشان را نگه نمی‌دارد و نسل ما، روی دلسوزی‌های پدران و مادران‌شان برچسب دخالت و فضولی می‌چسباند، از روشن‌ترین چراغ‌های راه زندگی هستند. این مسیر پر پیچ و خم را رفته‌اند؛ یک جاهایی لغزیده‌اند، زمین خورده‌اند و اگر بخت با آنها یار بوده، بلند شده‌اند. اگر هم به قول خودشان پیشانی نوشت‌شان را سیاه نوشته باشند، هنوز در یک جایی از گذشته لنگ می‌زنند. حال‌آدل‌شان خواسته تجربه‌های‌شان را حراج کنند. کیلویی و زیر قیمت به ما بدهند که مبادا ماهم بلغزیم، زمین بخوریم و لنگ برنیم. اما همان‌طور که گفتیم متأسفانه حوصله ما خریدار تجربه‌های‌شان نیست؛ نه تنها تجربه‌های آنها که تجربه‌های هیچکس. البته من امیدوارم اگر از تجربه‌های آنها هم استفاده نمی‌کنیم، قدرت نه گفتن داشته باشیم و بعضی تجربه‌ها را پس برنیم. از آنها نباشیم که از ترس بی‌تجربگی پُکی به سیگار زنند و بعد از تجربه سیگار، زشت دانستند که تجربه پیک نیک و گل خشخاش نداشته باشند و اگر همین روند را در لاکچری‌ترین حالت ممکن پیش ببرند، تجربه یک خط کوکائین و در آخر پیوستن به خالق در کارنامه‌شان اضافه می‌شود؛ البته با این تفاوت که می‌گویند مرحوم خدایا مرز دود شد. لپ کلام این‌که در راه کسب تجربه مراقب باشیم مثل یک دست و پا چلفتی به مسیر دهن کوسه نیفتیم.

